



طرح جلد نمایشنامه ابوذری چاپ حسینیه ارشاد

بریده‌هایی از نمایشنامه ابوذری مرگ نشسته، نه!

«اندوه تو و کاخ سبز معاویه!»

□

«ام ذری، می دانم تنها بازخواهی گشت و کسی بر تو یار نخواهد شد. ای زن! شوی یاغی خویش را ببخشی، هنگام طغیان برای تو - ای پسر جناده - سرآمده است.»

مکث

«روشن بینی مرگ دست‌اندر کار هجوم خویش است.»

مکث

«این ابوذری است، بنده خدا. این جنیدب است، پسر

جناده.»

مکث

ابوذری: فریادی در ضعف نشسته: «مرا... در چهره... یک...

یک... گرسنگان... و محرومان... باز... خواهند... شناخت...»

آهنگ در اوج

ابوذری: «سقوط، نه! سقوط کالبد»

نور تنوره ای

سکوت

«از هم اکنون، ظهر طولانی و داغی را می بینم، با آسمانی

کوتاه و سرخ، و خورشیدی سوخته و کبود و خونی روان

بر شن، روان و سیال، می بینم. خون ابوذری یک بار دیگر،

خواهد ریخت.»

مکث

«جنیدب شتاب کن، تو نخواهی مرد، با من بدرود کن،

ابوذری را و نه!»

مکث

«ابوذری... ایستاده بدرود کن.»

صدا: زنجیر، سنج، نوحه.

و: حسین، حسین شهید، شهید.

ابوذری: در آستانه. هماهنگ با صداها در بدرود، ایستاده.

نور موضعی، سبز

ابوذری، برپا، ایستاده در بدرود:

«سبز، نه!»

مکث

«مرگ نشسته، نه!»

مکث

«مرگ در خود، نه!»

مکث

«مرگ بی رنگ، نه!»

مکث

«رنگ!»

مکث

«رنگ!»

فریاد آخرین: «به رنگ عاشورا»

اوج صداها و خون،

بارش خون،

تمام.

صحنه: سیاه با خورشیدی فلزی

و سوخته، خورشید ریخته! و ریسمانی

سفید، آویخته از آسمان: «برو! ای تو! ای

زن! همچنان دور باش!

آسمان هرگز عجز ابوذری را ندیده است،

بر تو این نکبت را حرام می کنم که گواه مرگ

تنهای من باشی.

برو ای ام ذری! همسفر راه سخت حیاتم!

خشنود باش و به خشنودیت ادامه بده!

مرا از مردمان زمانه طلب یاری نیست. ...

شهریان و میرندگان را از مرگ میرنده ای دیگر، این

ابوذری، این دوست، این بنده خدا، بیگانهان!

دشمنانم را به شادی بیهوده‌ای مهمان کن!

بگو انبان تهی انتظارشان را از ترک‌بند مادیان

سرگردان سال‌های عمر ستم‌باده‌شان بردارند و

هم‌آخور ستوران خوش‌خوار خویش گردند و نامش

را نوش‌خواری بگذارند.»

□

«او، تحمل آن همه خواری‌ها و دشواری‌ها را از چه

رو مأموریت خویش دانسته بود؟

فقط برای همین که به انبار‌کنندگان زر و سیم

مژده عذاب دهد.»

مکث

«این همه عذاب بود، ابوذری؟ یا شاید برای این که

جنید بن جناده از پوسته ابوذری راهب به در آید،

ابوذری، ریسمان‌گسل: «و بر منابر سراسر ممالک

اسلامی، برای مردمان همه زمان‌ها و مکان‌ها

فریاد برآورد که: هان! خران! ای همه گروه، هیچ

کس ستم را نپذیرفته است، مگر خر قبیله و میخ

طوبله‌اش!

مکث

«این چنین گفتن و سرانجام، بر ستم‌کژروندگان،

به تبعید ریخته آمدن، به خانه نشینی بیابان...».

مکث

«از صفه مسجد تا بیابان ریخته راهی دراز نیست.»

تاریکی، آهنگ سکوت، روشنائی «به یاد می آوری

ابوذری، تو خسته بودی، روزها بر تو گران می آمد،

افق‌های شام بر قلبت سنگینی می کرد، به جهاد

رفتی و از آشوب دریای قبرس به سلامت جستی و

زنده ماندی.»

مکث

«زنده ماندی تا در وطنت غریب بمیری و در غربت

سر کنی.»

مکث

«احساس می‌کردی دو چیز بر زمین سنگین می‌کند.»

مکث